

تاریخ نوین ایران، تاریخ گذار از جامعه سنتی به جامعه متجدد، از دوره اصلاحات پیش از نهضت مشروطه آغاز شد و با پیروزی این نهضت در نخستین مرحله، تثبیت گردید. این دوره، دوره نخستین خیزش ما برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت سیاسی، پیشرفت و ترقی اجتماعی بود. دقیقاً همین دوره تاریخی به عنوان طلوع عصر نو تاریخی است که موضوع اصلی پژوهش‌های تاریخی فریدون آدمیت قرار می‌گیرد. تاریخ‌نگاری نوین ایرانیان، به ضرورت، در دوره پیش از نهضت مشروطه شروع می‌شود. نخستین جلوه آن کتاب آئینه سکندری نوشته میرزا آقاخان کرمانی بود. تاریخ‌نگاری نوین، با پژوهش‌های تاریخی کسروی ادامه یافت. اما هر چند کسروی تاریخ‌نگاری نوین را پیش برد، یعنی به بازسازی عینی و دقیق و منصفانه رویدادهای نهضت مشروطه پرداخت، اما روش تاریخ‌نگاری او چندان نوین نبود. (برای نمونه، چندان به اسنادهای دقیق تاریخی توجه نشان نمی‌دهد.) در پی او است که باید گفت نخستین اندیشمندی که تاریخ‌نگاری نوین را در ایران تثبیت کرد فریدون آدمیت بود. او از موضع ترقی‌خواهی و دموکراسی‌طلبی به سنجش و نقد و نظر و عمل ما و رهبران فکری‌مان در گذار به جامعه متجدد پرداخت. او تحقیق در تاریخ اندیشه این دوره را هدف خویش در نظر می‌گیرد. تک‌نگاری‌های او در مورد آرا و اندیشه‌های ملکم‌خان، طالبوف، میرزا آقاخان کرمانی و

فتمعلی آخوندزاده بیانگر تلاش او در تحقق این هدف است. علاوه بر این، او در زمینه‌ای گسترده‌تر ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران را می‌نویسد. در عین حال، او برای اینکه ادراکی عینی از چگونگی و چرایی عقب‌افتادگی جامعه ما در این مرحله گذار و به بیراهه افتادن مان به دست دهد تحقیق در اندیشه‌ها را بر متن دگرگونی‌های همه جانبه جامعه بر می‌رسد. برای نمونه اگر او به «اندیشه ترقی» در عصر سپهسالار می‌پردازد چگونگی بروز این اندیشه را در متن دگرگونی‌های همه جانبه جامعه در نظر می‌گیرد. چنین می‌کند تا بتواند تصویری هر چه عینی‌تر از بازماندگی ما از قافله فرهنگ و تمدن نوین بشری ارائه دهد. عصر گذار تاریخی مان را تا حدودی، همزمان با دیگر کشورهای شرقی، از جمله مصر و عثمانی و هندوستان و ژاپن و... شروع کردیم. رهبران فکری ما، در این نخستین تحرک تاریخی مان به سوی ترقی و آزادی، روشنفکران بودند. در آغاز در دهه‌های پیش از نهضت مشروطه، تک روشنفکرانی در ایران و دیگر ملل شرق برآمدند که پیدایش‌شان، در اصل، ناشی از نگاه به جامعه خود در آئینه فرهنگ و تمدن نوین غرب بود. آن نخستین تلاش تک روشنفکران ما چندان موفقیت‌آمیز بود که آنان توانستند به فاصله پانزده سال از جنبش تنباکو که در آن نقش حاشیه‌ای داشتند، به جایگاه رهبری فکری بزرگترین جنبش سیاسی - اجتماعی تاریخ ایران تا آن دوره، یعنی نهضت مشروطیت، دست یابند. دقیقاً در راستای به عهده گرفتن چنین نقشی بود که آن تک روشنفکران در جهان روشنفکری ملل شرق در آن دوره از اعتبار بسیار بالایی برخوردار بودند. اما این نهضتی بود که به دلایل بسیار داخلی و تأثیر عوامل گوناگون خارجی نتوانست همچون جنبش‌های ترقی‌خواه و آزادی‌طلب دیگر ملل شرق به راه خود ادامه دهد و پس، به بن‌بست و شکست رانده شد. حدود نیم‌قرن پس از آن شکست بود که روشنفکری از سلاله همان روشنفکران صدر مشروطه با رویکردی انتقادی متکی به عقلانیت و روش علمی تاریخی و از موضع آزادی‌طلبی، اندیشه جمهوری‌خواهی و دموکراسی سیاسی - فلسفی به سنجش آن نخستین خیزش ما برای ورود به عصر نوین تاریخی خود نیز به سنجش نقادانه اندیشه و فعالیت رهبران فکری مان در آن خیزش پرداخت. با این کار او می‌خواست چگونگی و چرایی به بن‌بست رسیدن این نهضت در ایران را بکاود تا از این طریق پرتوی بر راه برون‌رفت از این بن‌بست تابانیده شود. همین جست‌وجوی عالمانه، پیگیر و روشنگرانه او بود که سبب شد، از یک سو، هر پژوهشگری که به عصر گذار جامعه ایران می‌پردازد، هیچ چاره‌ای از مطالعه آثار او نداشته باشد و از سوی دیگر، مغضوب حکومت‌ها شد. او ماندگار گوشه دنج تنهایی

اندیشه‌ورزانه‌اش شد. اما تا به آخر از موضع تفکر تاریخی و ارزش‌های سیاسی - فلسفی‌اش عقب‌نشست. چنین شد که اکنون دفاع از او دفاع از تاریخ‌نگاری نوین خودمان به عنوان یک ملت است. از او دفاع می‌کنیم چون در آئینه آثار او می‌توانیم خود را آشکارتر ببینیم و دریابیم.

اما دفاع از تاریخ‌نگاری آدمیت، همچون دفاع از نگرستن و دریافتن خودمان، لزوماً نقد او، به معنای ترفیع او - رفع کردن و اعتلا دادن - را دربر می‌گیرد. در این رویکرد نقادانه است که ما در آئینه آثار او و به سهم آثار او، خود را تصحیح می‌کنیم و پیش می‌بریم. این لزوم و آن ناگزیری از مطالعه آثار او و غور در آنها برای هر پژوهشگر عصر مشروطه چه بسیار از این پژوهشگران را به سودای انتقاد و خرده‌گرفتن از او سوق داد. بر این نظرم که نقد او - به همان معنای ترفیع دادن - و نه خرده‌گیری و تخریب او به عنوان فخر تاریخ‌نگاری نوین ما - دست‌کم - نیازمند، از یک سو، اتکا به تفکر تاریخی عمیق‌تر و گسترده‌تر از او و از سوی دیگر مسلط بودن به روش تاریخ‌نگاری از جمله با استفاده از اسناد تاریخی معتبر تازه یافته‌ای است که در اختیار او نبود. اگر این نباشد پژوهشگران، بیشتر به دلیل مخالفت با نگرش و تفکر تاریخی او و نتیجه‌گیری‌هایش و خرده‌گیری از او می‌پردازند و به جای نقد کردن برجسب‌هایی به او می‌زنند که از منظر نقد تاریخی مخدوش است. نمونه‌اش مواجهه ماشاالله آجودانی است؛ گزارش آدمیت از آرای ملک‌خان در کتاب مشروطه ایرانی که تحلیل او از اندیشه‌های ملک‌خان را - تلویحاً - افسانه‌پردازی می‌خواند.

آدمیت در فصلی از کتاب فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران که به ملک‌خان می‌پردازد در بخشی با عنوان «عقاید سیاسی» به آرا و اندیشه‌ها و نه اعمال سیاسی او می‌پردازد. عمده این بخش (صفحات ۱۱۳ تا ۱۴۶) به تفکر و عقاید سیاسی ملک‌خان تا پیش از سال ۱۳۰۰ ق اختصاص می‌یابد. آدمیت در صفحه ۱۴۶ می‌نویسد «اینک می‌رسیم به مرحله بعدی تحول افکار میرزا ملک‌خان در بیان سلطنت مشروطه و حکومت پارلمانی». اما او برای سنجش «تحول افکار» ملک‌خان در دوره انتشار روزنامه قانون و بعد فقط چهار صفحه (صفحات ۱۴۶ تا ۱۴۹) اختصاص می‌دهد. او اگر در سنجش «تحول افکار» ملک‌خان در این دوره به «مرام آدمیت» - که نمونه‌ای از بروز تحول فکری او است - می‌پردازد به «مجامع آدمیت» - که معرف پراتیک سیاسی و اجتماعی او است - توجهی نشان نمی‌دهد. نمونه دیگر این که اگر او در سنجش فعالیت دوره نخست ملک‌خان به تحلیل رساله‌های او می‌پردازد اما به فعالیت عملی ملک‌خان - که فراموشخانه

مهمترین جلوه آن بود - جز در قسمت «شمه‌ای از احوال میرزا ملکم خان» نمی‌پردازد. این ناشی از غفلت یا ناتوانی آدمیت نیست. بلکه او در کتاب خود، فعالیت ملکم را در حوزه اندیشه و نه عمل سیاسی‌اش می‌سنجد.

از این رو، وقتی آجودانی در نقد تحلیل آدمیت از آرا و اندیشه‌های ملکم می‌نویسد که ایشان «سعی نکرده... ملکم را در آئینه تحولات دوره‌های مختلف زندگی‌اش، آنگونه که می‌اندیشید یا عمل می‌کرد» ببیند و «بخشی از میراث ملکم را به عنوان تمامیت میراث او در نظر گرفته و معرفی کرده» (مشروطه ایرانی، ص ۲۸۶) انتقاد یکسره ناموجهی را می‌پردازد. اولاً، سمت و سوی «سعی» نویسنده و پژوهشگر را خودش تعیین می‌کند و نباید به او تجویز کرد که «سعی»‌اش چنین و چنان باشد. منتقد باید که سعی و تلاش به انجام رسیده نویسنده را نقد کند. ثانیاً، آدمیت، ملکم را در «آئینه تحولات دوره‌های مختلف زندگی‌اش» دیده است؛ و البته نه مطابق تجویزات آجودانی؛ بلکه در آن حوزه‌ای که هدف بررسی‌اش قرار داده؛ یعنی در حوزه «عقاید سیاسی» ملکم خان. ثالثاً، آدمیت هرگز «بخشی از میراث ملکم را به عنوان تمامیت میراث او» در نظر نگرفت. ایشان اگر به درستی اعلام کرد که ملکم در مرحله نخست فعالیت خود مطابق با الگوی «اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی» می‌اندیشد در صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱ همان کتاب نوشت ملکم در دوره بعد فعالیت‌اش در این دریافت خود تجدیدنظر کرد: «این نکته بسیار شایان توجه است که ملکم با وجود اینکه سرابا شیفته تمدن غربی بود اعتقاد داشت که اخذ آن مستلزم تقلید تمام رسوم و آئین اروپایی نیست بلکه باید فقط در تحصیل آن قسمت از تمدن فرنگی کوشا باشیم که لازمه ترقی حقیقی است. در رساله ندای عدالت که در لندن به طبع رساند، می‌نویسد: «کدام احمق گفته است که ما باید برویم همه رسومات و عادات خارجه را اخذ نماییم؟ حرف جمیع ارباب ترقی این است که... اصول ترقی را چه...». آجودانی جنبه‌های مختلف تاکتیک ملکم در جلب روحانیت مترقی به برنامه مشروطه‌خواهی را همچون تحول فکری او می‌سنجد؛ آدمیت اما چون این تاکتیک را جزو نظام اندیشه سیاسی ملکم نمی‌داند، مطابق با هدف بررسی خود، توجه چندانی به جنبه‌های مختلف این تاکتیک نشان نمی‌دهد. این نظر ایشان است که این نوع تاکتیک‌ها جزو شیوه‌های اجرای برنامه سیاسی ملکم بوده است. منتقد تحلیل آدمیت برحق نیست بگوید چرا ایشان به تحلیل هم فعالیت نظری و هم فعالیت عملی ملکم نپرداخته است، یا چون به تحلیل این هر دو جنبه نپرداخته پس نه «تاریخ‌نگار» بلکه «افسانه‌پرداز» است. او فقط حق دارد ثابت کند آنچه ایشان جزو فعالیت عملی ملکم در

نظر گرفته و به واسطه هدف تحقیق خود به آن نپرداخته، جزو فعالیت نظری او است. اما آجدادانی نه فقط آدمیت را افسانه‌پرداز می‌خواند بلکه ایشان را متهم می‌کند که در ارجاع به اسناد تاریخی امانت را نیز رعایت نمی‌کند. (مشروطه ایرانی، ص ۲۸۹) و چرا؟ به این دلیل که در متن پیشین که از رساله ندای عدالت است آدمیت بخشی از گفته ملکم را حذف کرده است. اصل نوشته ملکم این است: «حرف جمیع ارباب ترقی این است که احکام دین ما همان اصول ترقی است که کل انبیا متفقاً به دنیا اعلام فرموده‌اند و دیگران اسباب این همه قدرت خود ساخته‌اند. ما هم به حکم عقل و دین خود باید خود همه اصول ترقی را چه...» در اینجا ملکم ادعایی را مطرح می‌کند که فقط یک ادعا باقی می‌ماند. این ادعا جزو تاکتیک جلب روحانیت به برنامه سیاسی‌اش بود و ملکم به آن اعتقاد نداشت؛ یعنی جزو نظام اندیشه سیاسی او نبود. آدمیت نیز که در تحلیل خود نشان می‌دهد چنین نظری در مورد این ادعای تاکتیکی دارد مطابق با هدف تحلیل‌شود، این بخش از گفته ملکم را در اسناد خود به رساله ندای عدالت حذف می‌کند.

بزرگداشت آدمیت، نقد او به معنای ترفیع او است. چنین نگرشی به او است که سبب می‌شود، به سهم آثار او، خود را با هدف نقد خویشتن و نه خود - ویرانگری، بنگریم. بی‌اعتبار کردن او، جنبه‌ای از بی‌اعتبار کردن خودمان به عنوان یک ملت است.

منتشر شد:

گل و گیاه

در هزار سال شعر فارسی

(تشبیهات و استعارات)

دکتر بهرام گرامی

با مقدمه ایرج افشار

انتشارات سخن - خیابان انقلاب - خیابان دانشگاه

تلفن: ۶۶۴۰۵۰۶۲ - ۶۶۴۰۵۰۶۳